

عبس	هو انقباض مع حزن	گرفتگی همراه با ناراحتی را گویند.
ولی (تولی)	هو وقوع شیء وراء شیء مع رابطه بینهما. و الوریاء أعمّ من القدام و الخلف. كما أنّ الشیئین أعمّ من أنّ یكونا مختلفین وجوداً أو بلحاظ المحلّ و الاعتبار. و الرابطة أيضاً أعمّ من أنّ تكون حسنة أو سيئة. و يستعمل التولی بمعنی الإِدبار و الإِعراض.	واقع شدن چیزی در ورای (پس) چیزی، همراه با رابطه ای میان آن دو است، و وراء؛ اعمّ از جلو و پشت است؛ ضمناً آن دو چیز می توانند از جهت وجودی یا به لحاظ محلّ و اعتبار، متفاوت باشند، و این رابطه می تواند خوب یا سیئه بد باشد. تولی به معنای پشت کردن و روی گرداندن است.
عمی (أعمی)	هو فقدان البصر.	عدم بینایی را گویند. پس عمی؛ فقدان علم حاصل از بینایی چشم یا قلب است.
زکو (یزکّ ی)	هو تنحیة ما لیس بحقّ و إخراجہ عن المتن السالم.	دور کردن آنچه حق نیست و خارج ساختن آن از متن سالم را گویند. مانند: از بین بردن صفات ردیله از قلب، دور کردن اعمال زشت از برنامه زندگی انسان و...
ذکر	هو التذکر فی قبال الغفلة و النسیان، و هذا المعنی أعمّ من التذکر بالقلب أو باللسان.	به یادآوری در مقابل فراموشی یا غفلت گویند. این معنی می تواند اعم از تذکر به قلب یا به زبان باشد.
صدی (تصدی)	هو التظاهر بأیّ وسیلة کانت.	خود را نمایاندن به هر وسیله ای که باشد. تصدی از تفعل به معنای پذیرش اختیاری این امر است. و اصل کلمه تَتَصَدَّى بوده است، و معنایش این است که تو تظاهر به قول و عمل را برای خاطر فردی که خود را بی نیاز می داند، اختیار می کنی و به واسطه او از کسی که خشیت دارد، باز می مانی.
لهو (تلهی)	هو ما یكون فیہ تمایل الیه و تلذذ به من دون نظر الی حصول نتیجة. التصدّی تفعل و كذلك التلهی و هو یدلّ علی اختیار الفعل و مطاوعة فیہ، و الأصل فیهما تتصدّی و تتلهی.	میل به چیزی و کسب لذت در آن بدون آنکه نتیجه و غایت خاصی مد نظر باشد. تلهی به معنای غافل شدن است.
سعی (یسعی)	هو مرتبة من الجهد، فإنّ الجهد کما سبق هو السعی البلیغ الی أن ینتهی النهایة.	مرتبه ای از جهد و کوشش است، جهد نیز سعی کامل و بلیغی است که به نهایت برسد.
خشی (یخشی)	هو المراقبة و الوقایة مع الخوف، بأن یراقب أعماله و یتقی نفسه مع الخوف و الملاحظة. و یقابل هذا المعنی: الإهمال و التغافل و عدم المبالاة و ترک الاهتمام و الملاحظة و عدم صیانة النفس من	، مراقبت و وقایة (سپرگرفتن) همراه با ترس است، به این شکل که مراقب اعمالش باشد و خودش را با خوف و ملاحظه حفظ کند و درمقابل این معنا، اهمال (سهل انگاری)، تغافل (خود را به غفلت زدن)، بی-

مبالاتی، بی توجہی، بی ملاحظہ گی و حفظ نکردن خویش از خلاف قرار دارند.	الخلاف.	
این مفهوم در مقابل پستی و خواری قرار دارد. کرامت؛ عزت و تفوق در نفس چیزی است، و در آن استعلاء نسبت به دیگری - که از او پایین تر است - لحاظ نمی شود. کرام جمع اکرم است.	هو ما يقابل الهوان.	کرم (کرام)
نیکویی عمل در مقابل دیگران است و این معنا به اختلاف اشخاص و موضوعات و موارد فرق می کند.	هو حسن العمل في مقابل الغير، و هذا المعنى يختلف باختلاف الأشخاص و الموضوعات و الموارد.	برر(برره)
نگاه کردن با تعمق و تحقیق در موضوعی مادی یا معنوی به بصر یا بصیرت را گویند.	هو رؤية في تعمق و تحقیق في موضوع مادیّ أو معنویّ، بصر أو ببصيرة.	نظر (ینظر)
هر ریزشی از بلندی که می تواند درباره موضوعی مادی یا معنوی باشد.	هو انحدار من فوق بلا قید مادّیا کان أو معنویا.	صعب (صبت)
حرکت کسی به سوی محیط خارج از محدوده خویش است را گویند. سَفَرَة؛ جمع سافر و به معنای کسی است که از محیطی به محیط دیگر خارج می شود. مانند: رسول فرستاده شده، و فرشته مُرسل، و سَفَرَة کسانی هستند که از سوی خدای تعالی برانگیخته شده اند و کتاب های آسمانی در دست آنهاست تا آنها را به مردم برسانند، و تعبیر به سَفَرَة به جای نبی و رسول؛ به این اشاره می کند که آنها از مقامی فوق عالم ماده برانگیخته شده اند، و از اهل دنیا که محجوب اند، نیستند.	هو الحركة الى محیط خارج عن محدوده.	سفر (سفره)
آن چیزی از شیء که به سوی آن توجه می شود.	هو ما يتوجه اليه من شیء.	وجه (وجوه)
به اثر آشکار از انبساط درونی گفته می شود. حقیقت ضحک، همان گونه که گفتیم، ظهور انبساط در چهره است و وجه (چهره)؛ اعم از چهره مادی و روحانی است و انبساط نیز به واسطه امور متنوعی حاصل می شود.	هو الأثر البارز من انبساط شدید فی الباطن. ثمّ انّ حقیقة الضحک كما قلنا هو ظهور الانبساط فی الوجه، و الوجه أعمّ من المادیّ و الروحانیّ، و الانبساط أيضا انما يتحصّل بأمر متنوعه.	ضحک (ضحکه)
آن چیزی که از چیز دیگری - حال به صورت اثری از	هو ما يبقى و يمكث من جملة، أثرا منها أو جزءا.	غبر

<p>آن یا جزئی از آن - باقی می‌ماند. عَبْرَةٌ - بر وزن فَعَلَةٌ :- چیزی است که از جمله چیزی که منبسط و گسترده شده، باقی می‌ماند و انبساط از دو فتحه استفاده می‌شود و منظور، آن چیزی است که از آثار تعلق به دنیا و ماده، بر نفس پس از جدا شدن از زندگی دنیوی باقی می‌ماند.</p>	<p>الغبرة: بفتحین، ما يتخلف و يبقى من جملة شيء منبسطة. الغبرة: بفتحین، ما يتخلف و يبقى من جملة شيء منبسطة، و الانبساط استفاد من الفتحین، و المراد ما يتخلف من آثار التعلق بال دنیا و المادة، على النفس بعد مفارقة الحياة الدنيا.</p>	<p>(غبره)</p>
<p>حالتی که در آن شيء با چیزی که مورد کراهت است، پوشیده شود.</p>	<p>هو غشيان بما يكره، لا مطلق الغشيان.</p>	<p>رهق (ترهق)</p>
<p>تنگی در عمل یا انفاق،... را گویند. و در مقابل آن اسراف و گشادگی است. قَتَر و قَتْرَةٌ؛ به معنای چیزی است که در اثر قرار گرفتن در تضیق و تنگی حاصل می‌شود.</p>	<p>هو التضييق في العمل، في إنفاق أو غيره. و يقابله الإسراف و التوسعة. القتر و القتره: بمعنى ما يتحصل من التضييق.</p>	<p>قتر (قتره)</p>
<p>شکاف همراه با آشکاری چیزی. فجرة جمع فاجر است و فاجر اسم فاعل فجور است به معنی شکاف در حالت تقوا و عدالت، و ظهور فسق و عدوان است.</p>	<p>هو انشقاق مع ظهور شيء. فجر فُجورا فهو فاجر، و جمعه فجرة و فجّار، كالتالِب و الطالبة و الطالب، و الفجور هو انشقاق في حالة التقوى و العدالة و ظهور الفسق و العدوان.</p>	<p>فجر (فجره)</p>